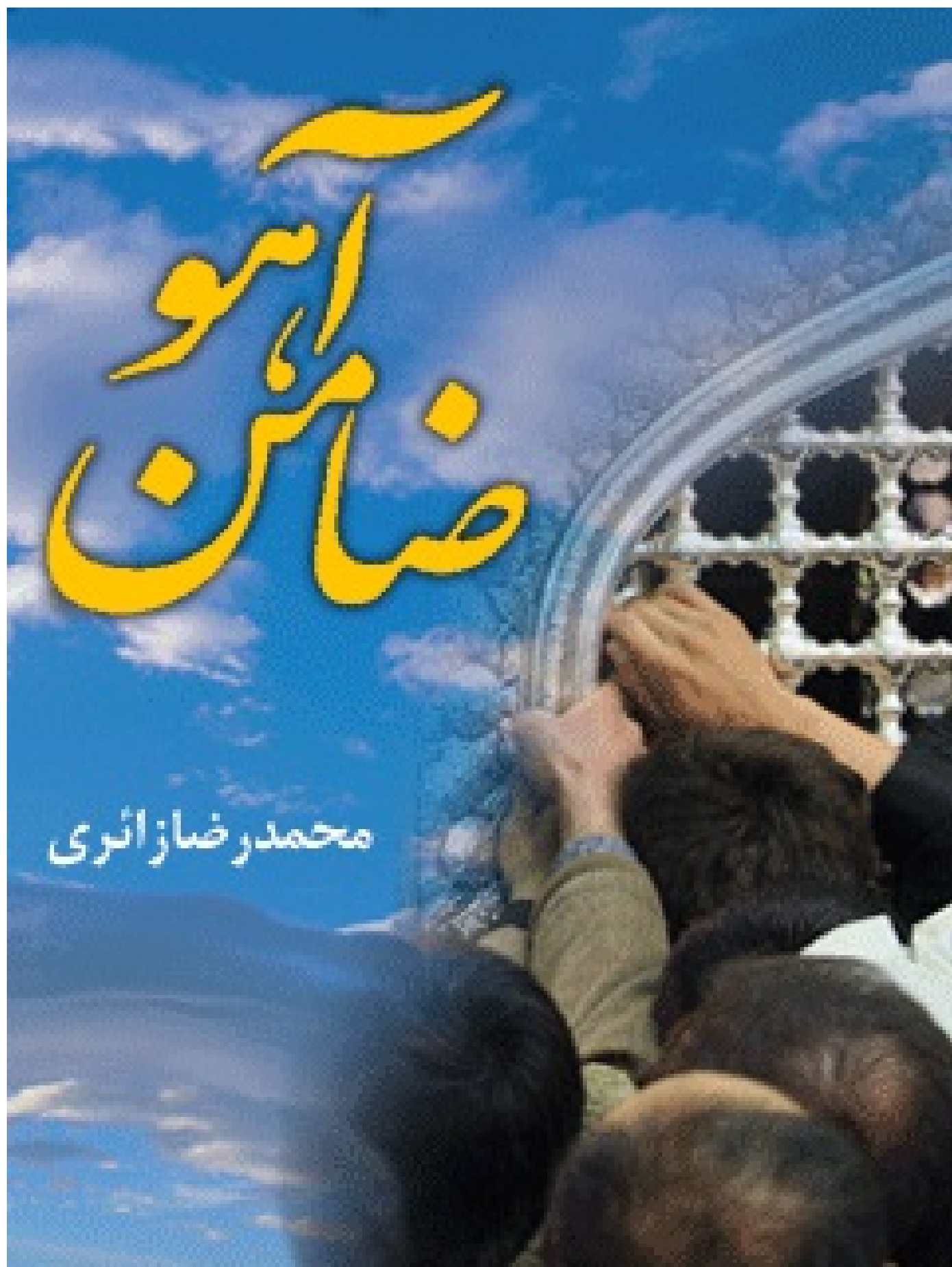


شناختن آدمو

محمد رضا انوری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضامن آهو

نویسنده:

محمدرضا زائری

ناشر چاپی:

خادم الرضا (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۶ ضامن آهو
۶ مشخصات کتاب
۶ صفای حرم
۱۰ آغوش همیشه باز
۱۱ هفت یاسین بر دلسفزه‌ی زیارت آسمان هشتم
۱۵ نقطه‌ای در صفحه‌ی هستی
۱۷ گل‌های زیارت از گلستان «جامعه»
۲۱ نمی‌بینمت و می‌بینی‌ام...
۲۴ خداحافظی
۲۴ امتداد دلپذیر خورشید
۲۷ دیر رسیده‌ایم و زود یافته‌ایم
۲۹ همیشه روزگار توست
۳۰ سوگند به ماه
۳۴ پنجره‌هایی به آسمان ولایت
۳۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ضامن آهو

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ضامن آهو: زمزمه‌های توسل / زائری، محمدرضا، ۱۳۴۹.
مشخصات نشر: قم:

خادم الرضا (ع)، انتشارات، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۷۱ ص.؛ ۵ / ۹ × ۲۱ س.م.

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۹۱۲ - ۸۲ - ۴

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

موضوع: شعر مذهبی - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: PIR۸۰۷۶ / الف ۹۷ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی: ۱۸۸ / ۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۱۱۴۶۹

صفای حرم

دلم پر می‌زند در هوای حرمت

و در هوای صفای آن حریم

و قراری که به جان‌های خسته می‌دهی

و باران رحمتی که گل‌های پژمرده را طراوت می‌بخشد

و زمین مرده را زنده می‌کند.

و می‌میرم برای یک زیارت

که بیایم و بایستم

چوبه‌ی دری را ببوسم

که مشتاقان شیفته را به آستان تو می‌رساند

و گمشدگان را به خویشتن.

و به خاک بیفتم

و داخل شوم

و چون لطافت جود و عظمت وجود تو را بینم

با حالی که دیگر خود ندانم و نفهمم، دست بر سینه بگذارم

و اگر سیلاب اشک مهلتم دهد

زبان بگشایم

و با در و دیوار زمزمه کنم:

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا»

[صفحه ۸]

سلام و درود خدایی بر تو
و بر پدران و بزرگوار تو
سلام بر تو و بر خاندانی که همه نور است و طهارت
و همه مجد و عظمت
و سر بر ضریح یحییانم
و ناله کنم - فریاد بر آورم - و با تمام وجود بخوانم که:
«خدایا! من از هر کس و هر چیز به سوی تو گریخته‌ام
مرا ناامید مساز
و با دست خالی باز مگردان
و حال دگرگون مرا بر سر مرقد فرزند پیامبرت بین.»
و روی به سوی تو بگردانم
در دامان تو بیاویزم
و بر آستان ناز تو نیاز کنم
و تو از راه لطفم بنوازی
و نقاب از روی برگیری
و من از پشت پرده‌ی اشک، آن لبخند را بینم
و آن چهره‌ی زیبا را
و آن روی مینو که هر حسن را در خویش دارد.
و با همه‌ی امید و آرزویم
دست بردارم که:

[صفحه ۹]

«مولای من!
آقای من!
سرور من!
همه چیز من!
به زیارت تو آمده‌ام
و از هر غیر خدایی گریخته‌ام
از هر خطا که کرده‌ام، پشیمانم
و از هر نابجا که روا داشته‌ام، هراسان
در بارگاه الهی مرا شفاعت کن
و در روز نیازمندی دست مرا بگیر
و از کرم بی‌پایان خویش

دستی بر سر این ناچیز بی چیز بکش
تو را در بارگاه الهی مقامی بس رفیع است
و جایگاهی منیع.»

باز روی به آسمان کنم
و با او سخن بگویم که:
«خداوند گارا!»

من عشق این خاندان
دوستی این خاندان
و محبت این خاندان را
وسیله‌ی نزدیکی خود کرده‌ام به تو
و بهانه‌ای که مرا به تو می‌رساند
و می‌دانم که بهترین وسیله و نیکوترین بهانه را برگزیده‌ام.
[صفحه ۱۰]

دست در دامان ایشان زده‌ام
و در اینان آویخته‌ام
و هر عشق و محبت را که در دل ذخیره کرده‌ام
به پای حسن ایشان ریخته‌ام
و جز ایشان را نمی‌خواهم
و غیر اینان را نمی‌جویم.»
بعد هم دست برداری
و اشک‌ها را از پهنه‌ی صورتم پاک کنی
و سرم را از خاک برگیری
و بر دامان نهی
و دیگر هیچ نبینم
جز آسمانی بی‌پایان
و نوری تابان که هیچ تابشی را مجال حضور نمی‌دهد
و روی آسمانی تو را
و مهر را و ماه را
و ستاره را و سیاره را - همه را در چهره‌ی تو -
و هیچ نفهمم
جز لطافت دست‌هایت را که بر سرم می‌کشی
من عاشق آن کبوترهای سپیدم
که همواره بر گرد حرم در گردشند

- همچون فرشتگان آسمان -

در هوا چرخ می‌گیرند

و به سوی تو می‌گریزند

[صفحه ۱۱]

و به آرامی می‌نشینند

دل‌پر می‌کشد در هوای آن حرم

و به یاد آن سپید بال‌های سبک سیر

تا همچون پرنده‌گان آن حریم

در پیرامون آن حرم

بال‌بگشایم

و در آسمان گردشی کنم

و به سوی تو بیایم

و به آستان تو سرازیر گردم

و در عشق تو تطهیر شوم

و در صفای حرمت

گرد هر ناپاکی از تن بتکانم

تو آن مهربان‌ترین پدری

که هر چه فرزندش خطا کند

چون به سوی او باز گردد، هنوز پذیرای اوست

و بزرگ‌ترین مولا

که چون بنده‌اش از خانه‌ی او می‌گریزد

خود می‌داند که باز راهی برای بازگشت دارد

تو والاترین بخشنده‌ای

هر چه می‌بخشی، کم نمی‌آوری

و هر چه بخواهند، خودداری نمی‌کنی

و باز می‌دهی و می‌بخشی

آنقدر که خواهنده شرمگین شود

[صفحه ۱۲]

و از جود و سخای تو سر به زیر افکند

تو زیبا ترینی

مهربان ترینی

بزرگ ترینی

عزیز ترینی

و دوست داشتنی‌ترین
 و حرم پاک و مقدس تو
 پناهگاه هر که خسته و آزرده‌ست
 با آن گلدسته که دل‌ها را آرامش می‌فروشد
 به بهانه‌ی نظر کردنی
 و گنبدی که عظمت و زیبایی را در هم آمیخته
 و هر بی‌قرار را قرار می‌بخشد
 اینک که بندها را پاره می‌کنم
 و از هر دام پر می‌کشم
 و به سوی تو می‌گریزم
 تو پناهم ده
 اینک که صیادم در پی افتاده‌ست
 تو مرا در بر گیر
 اینک که به سوی تو می‌آیم
 تو مرا در کنار خویش جای ده
 تو خود رهایی مرا ضمانت کن
 ای پناه هر چه بی‌پناه
 کم‌تر از آهوئی نیستم
 [صفحه ۱۳]

آغوش همیشه باز

- در غمگین‌ترین غروب تاریخ
 و در انتهای دورترین نشانی روزگار
 کهنه‌ترین بغض‌های هود را فرو خورده‌ام
 و به پا بوس در گاه بلندت آمده‌ام
 چونان همیشه، تنها با بضاعت اشک و آه.
 - با پایی خسته به آستان تو قدم گذاشته‌ام
 که رهنورد بی‌انتهاترین جاده‌ها
 که درد آشنای سنگلاخ‌ترین بن‌بست‌ها
 که فرسوده‌ی دردناک‌ترین تاول‌هاست.
 - دستی درمانده را به سوی تو دراز کرده‌ام
 که افسرده‌ی بی‌فایده‌ترین جستجوها
 که زخمی اشتباه‌ترین دوستی‌ها

که گمشده‌ی خط‌ترین همراهی‌هاست.

- چشمی امیدوار را خیره به راه نگاهت نشانده‌ام

[صفحه ۱۴]

که مسافر تاریک‌ترین شب‌ها

که تماشاچی هرزه‌ترین مضحکه‌ها

که عزادار سیاه‌ترین مصیبت‌هاست.

- گوش‌ی منتظر را بر در پیغامت خوابانده‌ام

که آشفته‌ی پر از دحام‌ترین صداها

که دردمند خراشنده‌ترین زنجموره‌ها

که رنج دیده‌ی نا موزون‌ترین نغمه‌هاست.

- زبانی ناتوان را به پرسش و خواهش تو گماشته‌ام

که خسته‌ی خاکی‌ترین التماس‌ها

که آزرده‌ی سست‌ترین بافته‌ها

که عفونت زده‌ی دروغ‌ترین بدگویی‌هاست.

- ای ریشه دارترین درخت مهر!

خنکای سایه‌سارهای نگاهت را

از جان کویری و تشنه‌ام دریغ مکن.

- ای زود جوش‌ترین چشمه‌ی لطف و صفا

اندوه مرا

از زلال بی‌دریغ لبخندت محروم مساز.

- ای نزدیک‌ترین آسمان آشنایی

[صفحه ۱۵]

بال‌های خسته‌ی مرا

در سخاوت بی‌پایان خود رها کن

- ای پاسخ پرسش‌های بی‌جواب

ای آرامش التهاب‌های بی‌سرانجام

ای ضامن گریختن‌های مضطرب

باز هم آهوی همیشه‌ی تو از صیاد گریخته‌ست

ای آغوش همیشه باز...

[صفحه ۱۶]

هفت یاسین بر دلسفره‌ی زیارت آسمان هشتم

ای آسمان هشتم دانایی

در نخستین زمین توسل
 مشام جانم را به عطر باران معنا بهاری کن!
 اینک که از زمستان دوری
 به بهار زیارتم فرا خوانده‌ای
 سلام من
 سلام پدرانم که پیش از این زیسته‌اند
 و سلام فرزندانم که پس از این خواهند زیست
 بر تو
 و بر پدران و فرزندان
 که همواره بوده‌اید و خواهید بود
 مرا به گستره‌ی سبز و بهاری‌ات طلیده‌ای
 و از اوج عزت و جبروت می‌نگری‌ام
 که با دست خالی به دیدار غربت آمده‌ام
 و چه می‌توان برد به بارگاه شهر یاران
 جز دست خالی

[صفحه ۱۷]

به گلستان رواست دسته گلی به هدیه آوردن؟
 به دریا آیا قطره آبی؟
 به دیدار خورشید شمعی لوزان؟
 شهریارا!

تنهایی و بی‌کسی‌ام را به دربار پرشکوهت پناه ده
 جام خالی‌ام را در کوثر دریای بی‌کرانت پذیرا باش
 و کام گرسنه و تشنه‌ام را میهمان سفره‌ی احسان خویش کن
 چونان همیشه

ای امام مهر و رأفت!

در سرزمین دلم

خورشید یاد تو شب را روز می‌کند

و در افق جانم

سال هجر و دوری به شمس روی تو پایان می‌یابد.

بهار مکرر زمستان دلم

سلام دوباره‌ست

و نوروز دگر

عید دیدار تو

اینک که بر دل سفره‌ی زیارتت

[صفحه ۱۸]

هفت یاسین معنا چیده‌ام

قرآن نگاه مهرورزت را بگشای

تا در شکوه هلهله‌ی کروبیان زمزمه کنم:

«یا مقلب القلوب» ...

یاسین نخست که به تلاوتش جان را جلا می‌دهم

سپاس است و شکر خدای

که به ظلمت‌های زندگانی من

خورشیدی چون تو هدیه کرد

و به تنهایی‌هایم

حجم بیکران حضور مداوم یادت را

یاسین دوم استغفار است

که در پشیمانی‌ها و حسرت‌ها می‌خوانم

از هر چه ناروا کرده‌ام و ...

و از هر چه به گمان خام، روا دانسته‌ام

یاسین سوم دعاست

که برای یاران خویش تلاوت می‌کنم

و از همه‌ی آنان یاد می‌آورم

که از روزگاران گذشته تا کنون

هماره مرا به دست دعا یا قدم همتی

رهسپار آستان تو کرده‌اند

[صفحه ۱۹]

یاد می‌کنم از مادرم، مادرانم، از پدرم و برادران و دوستان و ...

نام می‌برم از رفتگان و در گذشتگان خویش

از امام

از شهیدان

از هر که سنگینی بار غیبت او را بر شانه‌های حضورم احساس می‌کنم

در یاسین چهارم

سلام خویش را به امام زمانم باز می‌خوانم

و از خداوند

به شتاب آمدنش را می‌طلبم

در یاسین پنجم

به قرائت سوره‌های مناجات می‌نشینم
و به تلاوت آیه‌های گفت و گو می‌ایستم
در پیشگاه مهربانی و میزبانی تو
که گرد و غبار سفر را بر رخسار شوق و دلدادگی ام می‌بینی
و ناله‌های استغاثه را از زبان خسته‌ی چشمانم می‌شنوی
و در گوش آزرده‌ی انتظارم سرود اجابت می‌خوانی
[صفحه ۲۰]

یاسین ششم
زیارت من است از جانب دیگران
دست بر سینه می‌گذارم و سلام می‌دهم
یک بار به نیت معلم
یک بار به نیت همکارم و...
یک بار از سوی دوست شهیدی که نیست و هست
یک بار از جانب پدر بزرگ و مادر بزرگ مرحوم خود
و یک بار...
یاسین هفتم را از مصحف اشک و لبخند تلاوت می‌کنم
چرا به شادی و شور نخندم؟
که در نماز شوق و اشک
مرا به پیشگاه خویش پذیرفته‌ای
چه شادمانی و خوشی از این گرانتر؟
کدامین بهار از این سبز تر؟
کدامین روز از این نو تر؟
و چرا به درد و داغ نگریم
که در افق این روز نو
هلال سری بریده بر نیزه رفته است؟
چرا ناله نکنم

[صفحه ۲۱]

که دختران یتیمی به ریسمان اسیری در بیابان‌ها آواره‌اند؟
چرا نسوزم
که آتش فتنه و شیخون، خیمه‌های حقیقت را سوزانده است؟
با صدای اشک و سیمای لبخند می‌خوانم:
«یاسین وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»
مبادا این آخرین زیارت من باشد

مبادا این آخرین سلام

مباد...

[صفحه ۲۲]

نقطه‌ای در صفحه‌ی هستی

زیارت آستان ثامن الحجج

در ماه مبارک رمضان

در صفحه‌ی زندگی

انسان‌ها هر کر دام نقطه‌اند

نقطه‌ای در فاصله‌ی دو خط

در نسبتی با زمان و مکان

خطی به مفهوم تاریخ و خطی با مفهوم جغرافیا.

نقطه‌ها هستند و این محور مختصات.

از جوانکی سیاه‌پوست در قبیله‌ای آفریقایی در جنگلهای دور دست تا پیرمردی سپید موی در خانه‌ای یخی در قطب شمال.

آن یک هزار سال پیش‌تر و این یک هزار سال پس‌تر. هر کدام یک نقطه‌اند.

من اکنون یک نقطه‌ام از یک سوی ساکن ایران و تهران در نسبت با خط مکان، خط جغرافیا؛ به حساب و کتاب مترژ و حجم و

اندازه‌ی خاک

و از سوی دیگر، ساکن روزهای شهریور هشتاد

[صفحه ۲۳]

و دو و یکشنبه و دوشنبه‌ام در نسبت با خط زمان، خط تاریخ؛ به حساب و کتاب دقیقه و ساعت و حرکت و گذشت وقت و فرصت.

هم مکان ما با هم فرق می‌کنند و هم زمان ما.

روی این محور مختصات که حالا سه بعدی هم می‌شود، جستجو کنید.

آیا یک ساختمان آجری که کنیسه‌ی یهودیان لندن بوده با مدرسه‌ای که امام خمینی در آن تدریس کرده یا خاکی که در بهشت

زهره قطعه‌های پاکی از اجسام مطهر شهیدان را در خود جای داده، یکی هستند؟

آیا خاک تخت فولاد اصفهان که مدفن چند پیامبر و چندین ولی خداست، با خاک یک ورزشگاه در استانبول یا یک عبادتگاه در

دهلی نویکی است؟

در جانب زمان و تاریخ، آیا شب نوزدهم ماه مبارک رمضان با شب پنجم و چهارم آن یا شب دهم محرم با شب پانزدهم محرم

فرقی ندارد؟ شب جمعه آیا با شب شنبه متفاوت نیست؟

می‌بینید از در و دیوار یکی لطف خدا فرو می‌ریزد و فرشتگان نازل می‌شوند. در محیط و مجال یک مکان، نور آسمان است که

دیدگان را خیره می‌کند.

صبحگاه، زمان طلوع خورشید است و شامگاه

[صفحه ۲۴]

خبری از خورشید نیست. در باغ و بوستان می‌توان گل چید و بلبل دید، اما در بیابان جز خار و خاشاک نمی‌توان یافت.

گاهی آسمان و زمین دست به هم می‌دهند و بخت یاری می‌کند و لطف الهی نام برخی از بندگان خدا را در دفتر سعادت و اقبال می‌نویسد و این نقطه‌ها را در نسبتی خاص با آن خط زمان و این خط مکان قرار می‌دهد.

کسی مثل بریر بن خضیر در روز عاشورای سال شصت و یکم هجری در صحرای کربلا حضور می‌یابد. بریر می‌توانست سال‌ها بعد یا حتی چند ماه و چند روز بعد در کربلا باشد یا می‌توانست در همان روز و همان لحظات همین بریر در کنار خانه‌ی خدا در مسجدالحرام یا در جنگلی از جنگلهای آفریقا یا تپه‌ای از کوهستان‌های آلپ باشد، اما تقدیر و اراده‌ی الهی آن نقطه را در میان دو خط زمان و مکان جایی قرار داد که سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را برای او رقم زد.

سر سوزنی این طرفتر در مکان یا سر سوزنی آن طرفتر در زمان چیزی دیگر بود برای بریر.

زمان و مکان هر دو مهم هستند و ارزش دارند. صحن مسجدالحرام با صحن مسجد جامع تهران فرق می‌کند. روز اول ماه رجب با [صفحه ۲۵]

روز اول ماه شوال تفاوت دارد.

ماه رمضان ماه رحمت خاص الهی و سرزمین طوس ارض اقدس و مشهد مقدس آفتاب ولایت است. خداوند نام برخی از بندگان را در دفتر سعادت و اقبال ثبت کرده و بعضی نقطه‌ها را لطف الهی در جایی از صفحه‌ی زندگی قرار داده که در نسبت با دو خط تاریخ و جغرافیا موقعیتی ویژه دارند.

از در و دیوار ماه رمضان فرشته‌ها بالا می‌روند و از صحن و سرای ثامن الحجج ملائک فرو می‌ریزند. این تلاقی و تقارن در زیارت ماه روزه، تلاقی و تقارن عجیبی است. شب‌های لاهوت بر گلبرگ‌های معنویت نشستند. نفس کروییان در سینه‌ها حبس شده است.

همه‌ی هستی، هر سوی چشم است و خیره به آسمان
آهسته‌تر باید گام برداشت
دل‌ها تندتر می‌تپد.

باید سکوت کرد و گوش سپرد. این جا نقطه‌ی تلاقی سعادت است و لطف
در میانه‌ی دو خط زمان و مکان. قدر این لحظه‌ها را باید دانست که می‌گذرند و قدر این مکان را باید دانست که از آن می‌گذریم.
با زبان روزه
[صفحه ۲۶]

در رسمی‌ترین و آشکارترین جلوه‌ی عبادت و بندگی به پیشگاه خالق هستی سر فرود می‌آوریم
و در سبزترین و دلنشین‌ترین اوقات روزگار
بر خاکی قدم می‌گذاریم که بوی ولایت و امامت می‌دهد.
نقطه‌ای هستیم در تلاقی لطف و سعادت.
نه این لحظات چندان دیر خواهد پایید و نه این مکان همیشه منزلگاه ماست.
چند روزی، چند ساعتی، چند لحظه‌ای و اگر با دیده‌ی گشوده و حق بین بنگریم، ما نقطه‌ها تنها آنی در تلاقی تاریخ و جغرافیا
میهمان نوریم.

آسمان‌ها اینک در ما خیره شده‌اند
ملائک اینک بر ما فرود می‌آیند
آبشار رحمت حق اینک بر ما فرو می‌ریزد

شاخسارهای عنایت پروردگار بر ما سایه می‌گسترند
 آسمان گشوده شده است و زمین گسترده که این نقطه‌ها در تلاقی زمین مشهد و زمان مشهود قرار گرفته‌اند.
 قدر و بهای تلاقی و تقارن رمضان رضوی را اگر ندانیم، ندانسته‌ایم!
 [صفحه ۲۷]

گل‌های زیارت از گلستان «جامعه»

برداشتی آزاد از فرازهای گوناگون
 زیارت جامعه‌ی کبیره
 - درود و سلام بر شما
 که پیشوای هدایتید و راه نجات را نشان می‌دهید.
 - درود و سلام بر شما
 که در تاریکی سرگردانی‌ها، چراغ پر نور یاری و همراهی را روشن کرده‌اید.
 - درود و سلام بر شما
 که گنجینه‌ی دانش و آگاهی هستید.
 و شناخت صحیح و معرفت واقعی خداوند تنها نزد شماست.
 - درود و سلام بر شما
 که مخزن برکت‌ها و الطاف خداوندید.
 و پروردگار، مهر و عنایت خود را تنها بر شما فرو می‌بارد.
 [صفحه ۲۸]

- درود و سلام بر شما
 که راه خدا از خانه‌های تان می‌گذرد
 و نور خدا از پنجره‌ی نگاهتان می‌تابد.
 و دلیل و حجت خدا از کردار و گفتار تان آشکار می‌شود.
 - آن که از شما روی گرداند
 بی‌شک جز هلاک و نابودی راهی ندارد.
 و آن که خواهد رسید
 کسیست که پا به پایتان قدم بردارد و دست از دامان شما بر نگیرد
 حق با شماست!
 - حق و حقیقت
 راستی و درستی
 و نیکی و خوبی را در میان شما باید یافت.
 حق از شما آغاز می‌شود و به شما می‌رسد.
 و شما باید که اهل «حق» و معدن «حق» هستید.

- سرانجام ...

مردمان همه به نزد شما باز خواهند آمد.

و حسابرسی همه‌ی مردم با شماست.

[صفحه ۲۹]

- و نشانه‌های خدا...

نزد شماست.

- هر که در سایه‌ی شما بنشیند ... در سایه خدا نشسته است.

- هر که به دشمنی شما برخیزد ... به دشمنی خدا برخاسته است.

- هر که شما را نپسندد و خوش نداشته باشد ... خدا را نپسندیده و خوش نداشته است.

- هر که به ریسمان دستگیری شما بیاویزد، به ریسمان نجات خداوند چنگ افکنده است.

- نجات و رهایی ...

کسی می‌یابد که به جانب شما بگریزد.

و هر که به سوی شما نشتابد

جز نابودی و هلاک سرانجامی ندارد.

- هر که از شما پیروی کرد، رستگار گردید.

و هر که از شما برید، روی رستگاری را ندید.

هر که با شما به ستیز برخاست، از بهره‌ی نجات خود کاست.

و هر که از شما دور شد، در سیاهی گمراهی کور شد.

[صفحه ۳۰]

- «برنده» آن است

که به شما برسد

و رهای تان نکند.

- آسایش و امنیت ...

کسی می‌یابد که به شما پناه بیاورد.

- آن که در پی شما گام بردارد

منزلگاهش بهشت است.

- خدا را گواه می‌گیرم ... و شما را

که به شما ایمان دارم

و آنچه باور دارید، باور دارم.

- با شما هستم ... با شما خواهم ماند.

با دیگران، هرگز!

- هر که به جستجوی خدا برخیزد

باید در نزد شما بنشیند

و هر که خدا را بخواهد

باید با شما آغاز کند...

- هر که بخواهد به خدا برسد

باید به نشانی شما بیاید.

[صفحه ۳۱]

- شما...

نور و روشنایی همه‌ی خوبانید.

- باران را ... خداوند به شما می‌بارد.

و آسمان را ... خداوند به شما نگه می‌دارد.

- برندگان...

به راهنمایی و سرپرستی شما

مدال رستگاری بر سینه‌ی بندگی آویختند.

- آه نام‌های تان...

چه دلنشین و گواراست!

- گفتار تان ... نور

و فرمان تان ... رشد است

و سفارش شما: تقوا

- خوبی

خوی شماست

و روش همیشگی تان

- و بخشش

و بزرگی شماست

و رفتار همیشگی تان

[صفحه ۳۲]

- و مقام شما

حق است و راستی و مدارا

- هر جا حرف خوبی باشد...

اول نام شما به میان می‌آید.

خوبی

با شما آغاز می‌شود و با شما پایان می‌یابد.

ریشه و شاخه و معدن و مخزن خوبی

شما هستید.

- با پیروی شما

خداوند مبانی دینی و معرفتی را به ما آموخت
و با ولایت شما
خداوند ویرانی‌های زندگی‌مان را آباد کرد.
- ای ولی خداوند!
میان من و خدای بزرگ
گناहانی هست که ...
جز با خشنودی و گذشت شما نخواهد بخشید.
- خدایا!

اگر کسی را می‌یافتم که بتواند بهتر از محمد و اهل بیت نیک او شفاعت و سفارش مرا به تو بکند
[صفحه ۳۳]

به سراغش می‌رفتم.
اگر کسی را می‌شناختم که از این امامان پاک، به تو نزدیک‌تر باشد
او را واسطه می‌کردم.
- خدایا!

مرا پاک کن.

و دلم را

و سینه‌ام را بگشای.

- به نام خدا...

و به اجازه و فرمان خدا...

و به آیین رسول خدا...

- درود و سلام خدا

بر تو ... ای ولی خداوند

- درود و سلام بر تو...

ای نور خداوند در تاریکی‌های زمین

- درود و سلام بر تو...

ای ستون استوار دین

[صفحه ۳۴]

- درود و سلام بر تو...

ای شهید راستین

- درود و سلام بر تو...

ای ابوالحسن

- درود و سلام بر تو...

ای پیشوای هدایت

و ای ریسمان مطمئن نجات.

– خدا نکند این آخرین بار باشد که به دیدن شما می‌آیم...

[صفحه ۳۵]

نمی بینمت و می بینی ام...

نمی بینمت

به چشمی که آلوده‌ی دیدن‌های کور است.

و می بینی ام

به چشمی که همه‌ی هستی را تماشا می‌کند.

آمده‌ام با درک و فهم تجسم و تجسد

و می‌خواهم صید معنا را به تور ماده در آورم.

کودکانه در فضای آسمانی حرمت

به جستجوی آداب زمینی‌ام

نمی بینمت

به چشمی که تیر خورده و زخمی نگاه‌های ناپاک است.

و می بینی ام

به چشمی که چون خورشید بر پاکی‌های بالنده می‌تابد

نمی شنوم صدای محبت و لطف را

به گوشی که از ازدحام هیاهوهای بی‌معنی آزرده‌ست

[صفحه ۳۶]

و می شنوی ناله‌ی دردمندانه‌ی نیازم را

به گوشی که تنها در آن آوای ملکوت راه دارد

چگونه قامت نا راست من

چگونه چهره‌ی ناخوش من

چگونه رفتار نا سزاوار من

در پنجره‌ی آن نگاه آسمانی می‌نشیند؟

چگونه صدای ناخوشایند من

چگونه ناله‌ی آزارنده‌ی من

چگونه پژواک آلودگی‌های من

به آن سر سرای شنوایی ملکوت بار می‌یابد؟

هستی...

و از همه حاضر تر

نزدیکی...

و از همه آشنا تر

و چار سوی از بوی تو معطر است.

من که بار آلودگی‌ها و بیماری‌ها و زخم خوردگی‌هایم را به میهمانی عنایت تو آورده‌ام، چگونه لایق این حضور پاک و اهورایی
ام؟

من که مسافر اغواهای سیاه ابلیس بوده‌ام، چگونه در منزلگاه اطمینان یزدانی تو راه دارم؟
من با پریشانی‌ها، آشفتگی‌ها، حیرانی‌هایم

[صفحه ۳۷]

رسیدم

و اینک با سکون و آرامش لاهوتی حرم امن تو قرار گرفته‌ام
رمز این معما چیست، جز ثبت نام من در دیوان توحید و تعبد؟

چون به بندگی خداوند آمدم

خداوند درها را برایم گشود

چون از خداوند خواستم

خداوند راه را به من نشان داد

و چون از پروردگار به تضرع و نیاز

تمنای نجات و رستگاری کردم

نام پریشان مرا در دفتر آرامش و آسایش زیارت تو نوشت

نمی‌بینم

قامت دل آرای بنده‌نوازی تو را

و می‌بینی

رخسار پریشان امیدواری ام را

نمی‌شنوم

آهنگ دلپذیر پاسخ تو را

و می‌شنوی

زمزمه‌ی آشفته‌ی خواهش مرا

هستی و از همه نزدیک‌تر

[صفحه ۳۸]

می‌آیی و از همه آشنا تر

می‌نوازی و از همه مهربان‌تر

با تمام وجود

با همه‌ی باور و یقین

با کمال ایمان و اعتقاد

شهادت می‌دهم که تو می‌بینی

این مسافر خسته و دل‌بسته را
 که با دنیایی آرزو خود را پریشان به دارالآمان تو رسانده‌ست
 و اینک کوله‌بار آشفته‌گی‌هایش را بر زمین نهاده
 و در برابر ایوان طلای حرم تو، مس زنگار گرفته‌ی دل پریشان را بر دست دارد.
 شهادت می‌دهم اینک تو از بلندای کرامت و لطف
 این قامت رنجور را می‌بینی

شهادت می‌دهم اینک تو این سلام ناچیز را پاسخ عنایت می‌دهی
 شهادت می‌دهم اینک تو این صدای ضعیف و خسته را می‌شنوی
 چه کنم که ظرف شکسته و گل آلوده و حقیر این وجود ناپاک
 قابل آن سیل خروشان حضور قدسی نیست
 آن آبخشار لطف و عنایت در این حجم اندک نمی‌گنجد

[صفحه ۳۹]

آن باران بی‌پایان در این مجال اندک...
 چه کنم که تقدیر ماده، حقیقت معنا را بر نمی‌تابد
 اما آن میزبان بزرگ که مرا به این میهمانی کریمانه فراخوانده است...
 آن مهربان قدیم که باز هم مثل همیشه دست کوچک پای ناتوانم را گرفته و قدم به قدم تا این خانه آورده است...
 بسیار بسیار بزرگ‌تر از آن است که دست خالی بازگرداند
 و بر سر این سفره هیچ جامی به این تشنگی مکرر ننوشاند
 چه می‌کند خداوند با این معمای تو در تو
 یک آسمان باران را چگونه در این کاسه‌ی کوچک می‌گنجاند؟
 یک دریا سیل را چگونه در این شیار ظریف جای می‌دهد؟
 یک بیابان تشنگی را چگونه از آن آبخشار زلال سیراب می‌کند؟
 در گوش مادی من چگونه طنین آن آوای ملکوتی را جان می‌بخشد؟
 در چشم مادی من چگونه روح جلوه‌های رنگارنگ آن سیمای قدسی را می‌دمد؟
 میهمانی پایان ندارد

خداوند دریچه‌های دلم را می‌گشاید

[صفحه ۴۰]

چشمم، به ظاهر هیچ نمی‌بیند
 گوشم، به ظاهر هیچ نمی‌شنود
 اما...

در دل کوچکم بزمی بزرگ برپاست
 می‌آیم
 با همه‌ی آشفته‌گی و پریشانی

و چون همیشه
 آشنا تر از همیشه
 مهربان تر از همیشه
 آغوش مهر و لطف می‌گشایی
 و این مسافر خسته و بیمار و غبار گرفته را
 در سایه سار عنایت خود پناه می‌دهی
 اینک...

هم پاسخ مهربان و گرم و سلام ناقابل خود را می‌یابم
 هم صدای آشنا و صمیمی لطف تو را می‌شنوم
 هم چهره‌ی دل‌آرای بخشش و بخشایش تو را می‌بینم.
 شهادت می‌دهم که چنین است...

[صفحه ۴۱]

خدا حافظی

به تلخ کامی
 آخرین زیارت مسافران مشهد مقدس
 - از تو دل نمی‌کنم
 ای نگار نازنین
 ای بهشت آسمان ... در جهنم زمین
 - من گریختم به تو ... از زمان و از زمین
 در پناهت آمدم ... آهوی دلم ببین
 - رو سیاه آمدم ... رو سپید می‌روم
 چون شکسته پای جان ...؟ دل شکسته این چنین
 - از تو دل نمی‌کنم ... ای نگار نازنین
 ای بهشت آسمان ... در جهنم زمین
 - می‌کشم اگر چه دست ... چشم مانده بر ضریح
 می‌رود اگر چه پای ... دل نشسته بر زمین
 - ای امید اولم ... ای پناه آخرم
 ای خدای دومم ... ای امام هشتمین

[صفحه ۴۲]

امتداد دلپذیر خورشید

در سوگ غروب خورشید

پیامبر اکرم و دو فرزند بزرگوارش
 - در بی‌روزترین شب مردگانی پدران ما
 مردی آمد و بر آستانه‌ی انتظارش ایستاد
 و جام‌های پیایی خورشید را در کام‌های تاریک ریخت
 - از روزن تنگ خاطرات قرن‌ها...
 چشم جستجو گشوده‌ام
 به تماشای قامت بلند آن مرد
 آن سوی روزگاری دور و نزدیک
 - چون جنین کوچکی از زهدان پیر توهم
 از پشت پرده‌های تاریک ناپختگی
 گوش اشتیاق سپرده‌ام
 به صدای پای حقیقت
 - مردی آمد و بر آستانه‌ی انتظار تاریخ ایستاد.
 با آینه‌ای پیش روی هر چه شایستگی پنهان
 با چراغی پیش پای هر چه عزیمت آشکار
 [صفحه ۴۳]

- ریسمان خداوند بود
 برای توفان زدگان و کشتی شکستگان دریای بی‌ساحل
 تا هر تمنای نجات را به امان برساند
 و در آشفتگی دروغ‌ها
 در ازدحام دو رویی‌ها
 در هیاهوی نیرنگ‌ها و فریب‌ها
 گمشدگان را به صادق‌ترین حقیقت برهاند
 و با آخرین پیامبر خداوند فرصت بهانه‌جویی و اعتذار از همگان بستاند.
 - آخرین پیام‌آور خداوند
 علت آفرینش
 دلیل خلقت
 بهانه‌ی وجود
 برخاست و بر زمین نشست
 فریاد زد و خاموش شد
 درخشید و تابید و طلوع کرد و...
 فرو خفت
 ایستاد

و آنان که برگ و بار قامت بلندش را تحمل نمی‌توانستند
تیغ کشیدند و تیر افکندند
بانگ زد

و آنان که هشدار آسمانی‌اش سکون مرگبار
[صفحه ۴۴]

غفلت شان را بر می‌آشفست
دروغ ساختند و تهمت پرداختند.
- درخشید و روشنی بخشید
و آنان که نور تابناک نام و نامه‌اش
در تاریکی مغازه‌های جهالتشان
سیلاب بیداری جاری می‌کرد
پیش روی خورشید گونش دیوار کشیدند
- این قامت بلند از همان روزگار
مکرر بر می‌خیزد و مکرر می‌نشیند
خورشید در امتداد دلپذیر خود

از محمد مصطفی تا حسن مجتبی و علی بن موسی الرضا
همچنان می‌تابد

خورشید مصطفوی
افق آغاز بعثت را روشن ساخت
و در افق بیست و سومین سال غروب کرد
خورشید مجتبوی
در افق پنجاه و سومین سال درخشید
و ... باز هم به سرخی غروب نشست
و خورشید رضوی
در افقی دیگر از تاریخ گران اسلام
درخشید و فرو خفت

[صفحه ۴۵]

اینک خورشید مهدوی در افق «زمان» می‌درخشد
و از پشت ابرهایی که بر مدینه و طوس سایه افکنده‌اند
هم بر غربت مسجد النبی و بقیع می‌تابد
و هم بر جبروت طوس پرتو می‌افکند
- ریسمان الهی همچنان در دسترس است
و خورشید همچنان نور و گرما می‌بخشد

هر که را به نوای دل یا به ندای زبان
 هر که را به قوای جسم و جان
 دست ادب بر سینه‌ی ارادت بگذارد
 و کبوتر عشق و دل بستگی
 به طواف گنبد سبز مدینه
 و غربت سرخ بقیع بفرستد
 یا آهوی بی‌پناهی خود را به دارالامان طلایی طوس روانه کند
 با سلام از عشق
 و صلوات و درودی از احترام
 [صفحه ۴۶]

دیر رسیده‌ایم و زود یافته‌ایم

- دیر رسیده‌ایم
 مثل همیشه
 و در بدویت نو نمای این شهر هزار رنگ
 در لابلای هجوم آشفته‌ی نورهای تاریک
 در مازهای پر رمز و راز حیرت و سرگردانی
 ایستاده‌ام...
 - دیر رسیده‌ایم
 مثل همیشه
 و در هیاهوی سرسام‌آور آهن و شیشه
 در افسون جیغ‌های رنج آور
 به دنبال رد پایی از سکوت آسمان می‌گردیم
 - دیر رسیده‌ایم
 مثل همیشه
 اما این بار زود یافته‌ایم
 پنجره‌ای را که از ویران شهر مرگ به روستای زندگی گشوده می‌شود
 [صفحه ۴۷]

- یافته‌ایم
 خورشید را و درخت را و آب را...
 خورشید را که با ابر فتنه و فریب پوشانده‌اند
 درخت را که به تیغ گمراهی افکنده‌اند
 و آب را که به سنگ‌های کینه راه بسته‌اند

- این سوی ایستاده‌ایم
 در کویری خشک که تشنه‌ی آب
 در آسمانی بی‌نفس که نیازمند درخت
 و در شامی تار که محتاج خورشید است
 - این بار زود یافته‌ایم
 پنجره‌ای را که به سر انگشتان توسل و نیاز گشوده می‌شود
 و حجمی یکباره از اجابت و نگاه را
 به زمین بی‌آسمان مان فرو می‌ریزد
 دست می‌گشاییم به تمنا
 چشم باز می‌کنیم به امید
 و دل فرا می‌آوریم به نیاز
 به خورشید «رحمة للعالمین»
 به درخت سبز «جود و کرم»
 و به آب زلال «شمس الشموس»
 سبزترین خورشید
 و روشن‌ترین درخت
 و آفتابی‌ترین آب
 [صفحه ۴۸]
 - دست در پرتو دامان نور
 و چشم در شاخسار کرامت
 و دل در تموج نیاز
 زبان می‌گشاییم به نفرت و انزجار
 از هر چه ابر تیره
 که ابهت تابش را از خورشید رحمت گرفته‌ست
 و هر چه تیغ
 که بر قامت بلند سبزی و طراوت حقیقت نشسته‌ست
 و هر چه سنگ
 که راه بر آب زلال بخشش و کرم بسته است...
 درخشنده باد خورشید
 جاری باد آب
 سبز باد درخت
 و دور باد هر چه ابر و تیغ و سنگ
 که کویر و آسمان روزگاری خشک و تشنه را از حضور نور و طراوت بی‌بهره گذاشته‌اند...

[صفحه ۴۹]

همیشه روزگار توست

در سوگ ناکامی جهان
 از جوانی امامت «جوان» آل محمد علیهم‌السلام
 - همیشه روزگار توست
 ای قامت بلند
 ای طبع جوان
 ای جمال گندمگون
 - همیشه روزگار توست
 برای بخشش و کرامت
 که ابرها همیشه بار دارند
 و کویرها همیشه تشنه‌اند
 - ای نهال تنومند دانش
 در عصر شتاب بی توقف گمراهی و فریب
 آوارهی کوچه‌های پرسشیم
 در جستجوی نشانی خانه‌ای که چشمه‌ی معرفت در آن می‌جوشد
 - ای کودک ده ساله‌ی مدینه و بغداد

[صفحه ۵۰]

ای پیشوای صد سالگی فرزندگان خاک
 که راه صد ساله‌ی زمین را در یک شب آسمان پیموده‌ای
 هنوز خاک بی‌طراوت زندگی هزاره‌های نو
 نیازمند شادابی گیاه اعجاز توست
 که در باغ حضور فرزند موعودت می‌روید
 هنوز آسمان خشک انتظارهای تازه
 محتاج زلال بارش‌های وجود توست
 که در پنجره‌ی عنایت فرزند موعودت می‌نشیند
 - همیشه روزگار توست
 ای فرزند کرامت و بخشش
 ای پدر دانش و بینش
 همیشه روزگار توست
 ای قامت جوان امامت
 امروز همچنان در هر مدینه، هر بغداد و هر طوس

نبض کوچه‌ها در التهاب شوق گام‌های آن نوجوان دانشمند می‌زند
 که در دامنه‌ی کوهسار به شکوه آگاهی اش
 دانشوران بلند آوازه دست خواهش زده‌اند
 و در ساقه‌های شاخسار بلند ابهتش
 گردن فرازان سر فروتنی به زیر افکنده‌اند
 [صفحه ۵۱]

- سیاه باد تبار آن سیاه تیر
 که آن قامت سبز سایه گستر را فرو افکند
 سوزان باد شرار جاودانه‌ی قهر الهی
 در آن جان ناپاک که جام زهر در کام روزگار افشانند
 چگونه شولای بلند پیشوایی
 از هیبت آسمانی تجسدت بر افتاد؟
 چگونه آن بنیان نستوه استواری
 بر خاک گرم مفارقت فروریخت؟
 چگونه برگ و بار آن جسم نازنین و لطیف
 به تلخی سموم سموم، پاییزی شد
 چگونه خشکی و سردی زمستان بر تازگی و نشاط بهارت نشست
 - همیشه روزگار توست
 تا هرگاه که سرانجام خوبی و زیبایی، تیر زشت رویان
 و نتیجه‌ی پاکی و نیکی تیغ، زشت خواهان
 و حاصل بخشش و کرم، زهر حسادت کینه‌ور زان خواهد بود
 - همیشه روزگار توست
 تا تازگی و طراوت فرزند موعودت، در کمین

[صفحه ۵۲]

سیاهی دودمان ام فضل است

که همچنان در عفونت گاه خفاشان، دل سیاه به ساختن جادوی پیر زنانه خوش دارند و از سبزی هر چه نور و سپیدی گریزانند
 - همیشه روزگار توست
 ای دست گشاده‌ی بخشش
 ای در گشوده‌ی مهربانی
 ای باب الحوائج ...

[صفحه ۵۳]

پرواز مرغ سلام بر گنبد جلال معصومه علیهاالسلام

- وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا...

سو گند به خورشید و پرتو افشانی اش

و سو گند به ماه، چون در پی او روان گردد

- وقتی خداوند

عنان امر دنیا و آخرت ما مردمان این سوی خاک را

به آن سوی آسمان سپرد

خورشید درخشان مدینه را از شب تاریک طوس بر آورد

و شاهد روز در افق مشهد از جمال خود نقاب بر گرفت

- هر خورشید را ماهی بایست

و ماه خورشید خراسان در شام قم درخشید

موسی بن جعفر در زندان تاریک جسمانی نشست

تا روزگاری بندگی از اسارت جان برخیزد

[صفحه ۵۴]

و از سفره‌ی تاریک تنعم مادی برخاست

تا قرن‌ها زندگی بر سفره‌ی روشن معنا بنشیند

و این گنبد طلایی صفحه‌ایست

برای تماشای خستگی‌ها و رنج‌های فرزندان او

از خورشید خراسان و ماه قم

تا چراغ روشن احمدی در شیراز

که چون دست ولایت بر سر بی‌سامان این سرزمین گرفتند

ماه تابناک قم، آشیان آل محمد را روشن ساخت

- از تبار انتظار و امیدم

و فرزند قرن‌ها تلخکامی پدران و مادران این خاک

که دست کرامت و بزرگواری ات پای توسل و تولایم را به آستان بهشتی‌ات گشود

و چهر عنایت و مهربانی ات دل نایبنایم را گشاد

بانوی ماه

بانوی آسمان و آب

خاتون خورشید

چشمی بر تیره روزی و سیاهکاری ام فرو می‌بندی

و چشمی به امید و آرزویم می‌گشایی

دست جبران بر کوتاهی‌ها و ناتوانی‌هایم بر

[صفحه ۵۵]

می آوری

و پای حیران از راه بی چشم و چراغم در می بری

روی خشک و بی آب به چشمه‌ی اشک تر می کنی

و به جام نام خویش آبرویم می بخشی

چشم سیاهم به سپیدی در گاه خویش می گشایی

و در ضیافت نور و شور

میهمان جلوه‌های تازه می سازی

- خاتون ماه

حرم خورشید

چشم می گشایم به گنبد طلایی تو

و هر بار تصویری در قاب تصورم می نشیند

هر بار رنگ تخیل نقشی بر پرده‌ی نگاهم می زند

یک بار نگاه می کنم ... و می بینم

نشانه‌ای که خداوند برای مسافران آسمانی آشیان محمدیان گذارده‌ست

تا فرشتگان در ازدحام وفود راه در گاه تو را آسان تر ببینند

چشم می گشایم به گنبد و گل دسته‌ات ... و می بینم

[صفحه ۵۶]

تندیسی از سری فرو افتاده به احترام

و دستانی برآمده به تمنا

فرمانی برای زائران آستان

تا سر به تجلیل ناموس خداوند فرو افکنند

و دست به تضرع و توسل فرا آورند

چشم می گشایم به گنبد طلایی تو ... و می بینم

«کساء» را که همواره بر نیکبختی تار و پودش حسرت خورده‌ام

و چون همه‌ی نامحرمان از میهمانی آسمانی‌اش محروم بوده‌ام

و خداوند امروز آن را بر سر همه‌ی زائران تو انداخته‌ست

اگر آن روز در مدینه

تنها پنج تن میهمان آن تن پوش یمنی بودند که مادرت نگین حلقه‌اش بود

و جبرئیل به بهانه‌ی فرود آوردن وحی از خداوند

اجازه‌ی حضور در زیر آن خواست

امروز کساء طلایی حرم مبارکت بر سر همه‌ی کسانی است

که دست احترام بر سینه‌ی ادب می گذارند

و پای طلب در سرای با صفایت می نهند

و هر که حسرت همراهی اهل کساء را دارد

می‌تواند به بهانه‌ی باز خواندن وحی

[صفحه ۵۷]

از خداوند اجازه‌ی حضور در زیر این کساء را بخواهد

و به تحسین این تقدیر زیبای نظام آفرینش

در زیر این کساء کنار سفره‌ی احسان تو بنشیند

و در زیر باران معنا سر و روی جسم و جان را شستشو دهد

چشم می‌کشایم به گنبد طلایی تو ... و می‌بینم

آینه‌ای پیش روی قبله‌ی خراسان

تا از انعکاس نور درخشانش

زنگار رخسار تماشاگران فرو ریزد

و از تابش پرتوهای این گنبد طلایی

سیاهی روی زرد نگرندگان به سپیدی عزت و آبرو باز گردد

چشم می‌کشایم به گنبد و گلدسته‌ات ... و می‌بینم

خداوند برای ما اسیران تجسم و تجسد

که با ادبیات ماده سخن می‌گوییم و جز زبان رنگ و مقدار نمی‌فهمیم

نشان طلای بندگی را به رتبه‌ی نخست تو بخشیده

و نشانه‌ی مقصد را برای مسافران جاده‌ی مقصود خود بر نشانده‌ست

چشم می‌کشایم به گنبد طلایی تو ... و می‌بینم

خشت خشت دل‌های صیقل خورده‌ی بستگان

[صفحه ۵۸]

کرامت تو را

که در هم نشسته‌اند

و شاهکار بندگان عنایت را بر ساخته‌اند

چشم می‌کشایم و می‌بینم

گنبد طلایی تو صحن بهشت است و سقف حرم

پایان جستجو و آغاز عزیمت

نقطه‌ی شروع مسابقه‌ی معرفت

که هر کس را به اندازه‌ی ظرف او پاسخ می‌گوید

«فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا»

گنبد حرم مبارک تو

امروز

دفتر ثبت نام است

تا هر کس به امضای چشم اشکبار و امیدوار
نام دل در صفحه‌ی طلایی آن بنویسد
برای فردا

که هر زائر ظاهر را
در باطن زیارتگاه خود فرا می‌خوانند
«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ...»
- بانوی ماه

چون همیشه با همان چشم پاک
که بر ناپاکی این بنده‌ی سیاه خویش می‌بندی
[صفحه ۵۹]

چون همیشه با همان چشم امیدوار
که بر پریشانی این مسافر خسته می‌گشایی
ثبت نام این چشم اشکبار را
بر صفحات نورانی گنبد خویش پذیرا باش
...- و لا جعله الله آخر العهد

خدایا! این دیده‌ی گریان را از تماشای این بهشت دلپذیر محروم مساز
خدایا! این پنجره‌ی گشوده را بر تفرج این آسمان دلگشا مبند
خدایا! این گنبد طلایی
نشان سربلندی و شکوه بارگاهی پنهان است
که همچنان از غربت مدینه در حجاب انتظار مانده
این عزت و شکوه دخترانه را
به بلندای نام مادر نگه‌دار
خداوندا!

مباد پرنده‌ی این نگاه خسته
آخرین مرغی باشد که از این قفس
به آن آسمان رهایی می‌گریزد
و در اوج گشایش گنبد طلایی آن حرم قرار می‌گیرد
چنین مباد...
[صفحه ۶۰]

پنجره‌هایی به آسمان ولایت

تجلیل مقام تولای شاعران اهل بیت
و خادمان آستان شاه خراسان

- دل در آسمان دارید و زبانان در افق زمین می‌گردد
 سر در افلاک می‌گردانید و گوش به نجوای راز آلود خاک سپرده‌اید
 چشم به رویش جوانه‌ای دوخته‌اید که می‌بالد و قد می‌کشد و نهالی بلند می‌شود با میوه‌هایی شیرین و بهره‌هایی فراوان در
 شاخه‌هایی آن سوتر از آب و هوای عرش
 کلمه به کلمه، نغمه به نغمه
 درهایی باز می‌شود از شور و شعور
 پنجره‌هایی گشوده می‌گردد از آگاهی و گواهی
 حنجره در حنجره، زبان در زبان
 حلقه‌ای می‌شوید از سلسله‌ی بی‌پایان مودت
 قطره‌ای می‌شوید از دریای بی‌کران ارادت
 و تا به خود می‌آیید و چشم می‌گشاید
 دامن دامن اشک خون آلود از چشم جان و تن
 به کویر باور و دل‌بستگی هایتان سرازیر کرده‌اید

[صفحه ۶۱]

از همنوایی و هماهنگی با کسی که حرف‌های دلتان را به زبانی قدسی روایت می‌کند می‌بینید همین حرف‌های تازه و دردهای
 کهنه در دلتان بوده، اما بر زبان نیامده می‌بینید همین شور و شوق در جانان ریشه داشته، اما برگ و بر نیآورده
 می‌بینید همین جوش و خروش در سینه تان بر آمده، اما راه‌هایی نیافته
 و اینک ... همه‌ی حرف‌های تازه و همه‌ی دردهای کهنه
 همه‌ی شور و شوق‌های ریشه‌دار در دل‌ها
 همه‌ی جوش و خروش‌های حبس شده در سینه‌ها
 به فرمان خداوند بر زبان بنده‌ای سرافراز نشسته‌ست
 و آنچه می‌خواسته‌اید بگویید و نمی‌توانسته‌اید، بر خامه و نامه‌ی مشکبار او جاری شده‌ست
 اراده‌ی حق چنین بوده تا بنده‌ای از بندگان آستان ربوبی با تمسک به جبل‌المتین ولایت و تبرک به سفینه‌ی هدایت، افتخاری چنین
 بیابد که واسطه‌ی دل‌های پاک شما و منزلگاه دل‌ها باشد
 اینک شعر ولایی چون قایقیست که دل‌هایتان را بر آن می‌نشانید و به دارالآمان

[صفحه ۶۲]

محبوب می‌رسانید.

اینک شعر آیینی چون کبوتریست که پیام محبت خود را به پایش می‌بندید و به سوی محبوب روانه می‌کنید
 اینک شعر مذهبی چون چراغیست که در تاریکی بی‌زبانی، راهی برایتان می‌گشاید تا نور خانه‌ی دلدار را بیابید و بدان پناه آورید
 هر زمزمه‌ای از سروده‌های ارادتمندان اهل بیت را که می‌شنوید و می‌خوانید، مشک مستی افزا و مدهوش کننده‌ی این سروده‌ها،
 خود بی‌حاجت عطار خواهد بویید و شما را به ویژگی‌های کم نظیر این اشعار لطیف رهنمون خواهد ساخت
 آنچه من در این جا بدان می‌پردازم، نجواهاییست که شما را محرم آن یافته‌ام و درد دل‌هایی دراز پایست که به این بهانه باز
 گفته‌ام، به تناسب موضوع که مدح و ثنا و منقبت و رثای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و ادبیات آیینی

- شاعر شیعی که بر اساس اصول و مبادی فکری و مبانی و قواعد شرعی و اخلاقی آیین خود به ستایش گری و سوگ سرایی می‌پردازد، در نخستین قدم با چارچوب‌ها و محدودیت‌هایی مواجه می‌شود که راه او را در آسمان بی‌انتهای [صفحه ۶۳]

فضایل و مناقب و آلام و مصائب اسرار خلقت و انوار هدایت تعیین می‌کند.

شاعر آیینی در شور انگیزی و خیال‌پردازی محدودیت دارد. از سویی سقف «نزلونا عن الربوبیه» پرواز عرشی او را محدود می‌کند و از سویی افق «لا فرق بینک و بینها» او را از فرش مشابَهت دادن و یک رنگ دیدن ممدوحانش با اسیران ماده دور می‌سازد.

- شاعر آیینی باید به کرامت الهی انسان توجه داشته باشد و سرمستی او از حقایق عرفانی و دقایق معرفتی موجب نمی‌شود تا هر چه می‌خواهد و می‌پسندد بگوید و همچنان می‌کوشد تا از افراط و تفریط دور بماند. شاعر آیینی باید تبیین کننده و بیانگر این حقیقت باشد که آن امامان راستین برای ساختن موجودی ملکوتی و انسانی واقعی آمده‌اند و همه‌ی سختی‌ها را به جان خریده‌اند تا انسان را از خاکدان حیوانیت به آسمان انسانیت برسانند و مقام خلیفه‌اللهی او را یادآور شوند.

آن پرده نشینان حرم ملکوت نیازی به حیوان ندارند، بلکه عظمت آن‌ها در این است که هواداران و پیروانی با جایگاه واقعی و کریمانه‌ی انسانی خود می‌خواهند و می‌جویند. توجیه‌ها و

[صفحه ۶۴]

تفسیرهای مشقت بار بعضی از مدعیان برای بهانه‌جویی و عذرتراشی در این زمینه، هیچ‌گاه جبران این خطای بزرگ و افراط و تفریط‌های جاهلانه را نمی‌کند.

- گرچه توجه فوق‌العاده و عنایت ویژه‌ی پیامبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام به شاعران نشانه‌ای از شناخت جایگاه رسانه و اهتمام به امر تبلیغ و اقناع مخاطب به مفهوم عام است، اما تنصیص بر شعر به معنای خاص و قرائن گوناگون و تأمل بر انگیز دیگر، نشان دهنده‌ی جایگاه والای شعر به معنای کلام خیال‌انگیز و منظوم و مقفیسست که جنسی آسمانی و معنوی دارد و با نمونه‌های دیگر هنر و کلام هنری قابل مقایسه نیست.

- آن همه توجه و عنایت و آن پایه‌ی لطف و محبت به چهره‌هایی سرفراز و نامدار چون حسان و فرزدق و کمیت و دعبل، منحصر به زمان حضور ظاهری اهل‌بیت نبوده است. امامت در تنگنای زمان و حضور امام منحصر به مکان نیست. امروز هم همان لطف و عنایت چون همیشه به رهروان این راه مستدام است؛ چنان که در طول قرن‌های گذشته بر امثال سید

[صفحه ۶۵]

حمیری و بسیار کسان دیگر آشکار شده است.

- شعر، عطیه‌ای آسمانی است و به یکایک این کلمات و جملات نگاه لطف دلدار افتاده تا کلمه در کنار کلمه‌ای و مصراع در کنار مصراعی نشسته و منظومه‌ای پدید آمده است. هر کلمه از چنین مدایح و مراثی جاودانه، ستاره‌ایست که با ستارگان دیگر منظومه‌ای می‌سازند و بر گرد خورشید درخشان عشق و ایمان می‌درخشند. باید به یکایک این کلمات و عبارات با توجه و دقت نظر کرد و نباید گمان برد که چون بسیاری نوشته‌ها و گفته‌ها، این مضامین و تعابیر خود سرانه و بی‌حساب در کنار هم گرد آمده و چیزی فراهم ساخته‌اند.

از این رو باید در خواندن و دانستن، بهای هر تک بیت و تک مصرع را به درستی پرداخت. باید قیمت هر کلمه و عبارت را به خوبی حفظ کرد. چه در زمان برگزاری مجالس و چه در هنگام چاپ و نشر این کلمات، باید آن‌ها را چون دانه‌های الماس شمرد، نه چون کارتن‌های سیب و خیار و سیب‌زمینی. سیب و پرتقال هم نعمت و برکت هستند، اما قیمت الماس و پسته و عناب و فندق یکی نیست. برخی چنان با سروده‌های آیینی معامله می‌کنند و به فراوانی نعمت چنان

[صفحه ۶۶]

فریفته می‌شوند که گویی بهایی ندارد و به آسانی فراچنگ هر کسی می‌آید.

چنین برخوردی شاید اهانت به لطف و عنایت صاحبان مدح و رثاء نیز باشد و کم شمردن و به شمار نیوردن عظمت‌های نهفته در این اشعار شمرده شود.

ما وظیفه داریم تا با افزایش معرفت و پیرایش باطن خود به چنان ظرفیت و قابلیت برسیم که با شنیدن یک شعر، با شنیدن یک بیت، با دیدن حتی یک عبارت کوتاه و برخوردن به یک کلمه چشم، به حقایق بگشاییم که آتش در جان و دلمان بر افروزد و سیلاب اشک از دیده به خون بیامیزد.

توجه به سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام در برگزاری مجالس سوگواری و بیان مصائب سالار شهیدان، تکلیف ما را در این مقام روشن می‌کند. گاه شنیدن یک بیت چنان امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام را منقلب و آشفته و مدهوش می‌ساخته است که اگر آن بیت را بر ما بخوانند، گمان نمی‌کنیم که حتی مناسب مجلس روضه و ذکر مصیبت باشد!

- شاعر آیینی باید پا به پای «تولی» همراه و هم قدم «تبری» و در کنار ذکر مصائب و

[صفحه ۶۷]

مدایح اهل‌بیت، ریشه‌های فساد و تباهی را در تاریخ اسلام بنماید و اسباب و علت‌های این همه مصیبت و تلخ‌کامی را نیز به مخاطبان خود یادآور شود. فراموشی مقام و مرتبه‌ی لعن دشمنان در کنار مدح دوستان خداوند، نوعی انحراف نابخشودنی است. و البته این هوشمندی و آگاهی شاعر آیینی است که او را یاری می‌کند تا با ظرافت و ذوق به عمق این دریا راه برد و به خواصی ماهرانه‌ی خود، گوهرهای معرفت و آگاهی را برای جویندگان به ارمغان بیاورد و با درک صحیح مقتضیات و شرایط اجتماعی و کیفیت مخاطب و مقام، هدف بزرگ هدایت را تأمین کند، نه آن که با ناشیگری و نادانی به گمان خدمت دامن خود را به خیانت بیالاید و اسباب سوء استفاده و فتنه‌انگیزی دشمن را فراهم سازد.

- مخاطبان در برخورد با شعر آیینی نباید به شاعر کاری داشته باشند و در احوال شخصی و سلوک فردی او به جستجو و کنکاش پردازند. شاعر، واسطه‌ایست که مورد عنایت بوده و فیض قدسی از مسیر زبان و قلم او به مشتاقان تشنه رسیده و سیراب شان می‌سازد. این واسطه به هر دلیل ممکن است با تصورات درست و

[صفحه ۶۸]

نادرست و انتظارات شخصی هر یک از ما مناسب و همگونی نداشته باشد. نباید از شاعر آیینی انتظار یک عالم و فقیه و متکلم داشت یا او را در جایگاهی دیگر نشانند. گاه شاعر به دلیلی که هیچ کس نمی‌داند، واسطه‌ی این فیض است. در هنگام بهره‌گیری از این برکات معنوی، باید در عین قدرشناسی مقام این واسطه‌ی فیض، او را یک سو نهاد و مستقیماً خود را در معرض تابش نور آن عنایت الهی قرار داد. باید با شعر رو در رو نشست و به اصطلاح خیلی ساده و پیش پا افتاده باید با آن «حال» کرد. اگر خود را در اختیار شعر قرار دهید و بدون پیش داوری دست در دست شعر آیینی بگذارید، آن اثر ارجمند و گرانقدر خود راه تعالی را در کهکشان تخیل و احساس و سپهر شعور و آگاهی به شما خواهد نمود و شما را با خود تا منزلگاه دلدادگی و ولایت همراه خواهد کرد.

- جمع حال و شور معنوی یاد اهل بیت علیهم‌السلام و حالت گریه و تأثر روحی با اصول و ضوابط و قواعد فکری و معرفتی، کاری بسیار سخت است.

هیچ توقع و انتظار اندک و ساده‌ای نیست که بخواهیم شاعر آیینی سروده‌ای شورانگیز و بصیرت افزا داشته باشد که هم حال بیافریند

[صفحه ۶۹]

هم به اوج عظمت و والایی حماسه توجه دهد.

جمع بین پسند مخاطب عام و تأیید مخاطب خاص هنری بسیار والا و مرتبه‌ای بسیار بلند است. بسیاری از شاعران اهل معرفت و دلسوختگان خوش قریحه، سروده‌هایی دارند که سرشار از لطایف و ظرایف معنوی و مضامین گران سنگ عرفانی است. بسیاری از این سروده‌ها در مجالس و محافل سوگواری بر زبان‌ها جاری می‌شود و در احوال روحی مخاطبان اثر می‌کند و شیرین جلوه می‌نماید و دلنشین اما از قواعد ادبی و آرایه‌های شعری و فخامت بیان و استحکام زبان دور است. ولی بسیاری از اهل ادب و اصحاب سخن، از سر ارادت به پیامبر و خاندان بزرگوارش اشعاری سروده‌اند که در عین زیبایی هنری و قوت ادبی، از حال و صفای معنوی عاریست یا به دلیل توجه یک سویه به جنبه‌های حماسی و تاریخی، مناسب مجالس مصیبت و سوگواری یا محافل مدح و ثنا نیست.

شعر آیینی مطلوب، ترکیبی از مهارت‌های ظریف و ذوق برانگیز هنری و مینیاتور گونه است که بر تن بنایی نستوه و ضخیم و آهنین و محکم و استوار نقش کرده باشند. ظریف و لطیف است، اما شکننده نیست. استوار و محکم است، اما

[صفحه ۷۰]

زمخت و سخت نیست.

زمان، بهترین داور و روزگار عادل‌ترین، منصف‌ترین و مقبول‌ترین قاضی است. بسیاری از شاعران سروده‌هایی دارند که گرچه زیبا و لطیف است، اما در اوراق دفاتر و لابلائی دیوان‌ها و مجموعه‌های شان خاک می‌خورد و گرچه روزگاری دور یا روزهایی کوتاه بر زبان‌ها جاری شده و این سوی به گوش رسیده‌اند، اما دیر گاهیست از خاطرها رفته و عمر خود را به پایان رسانده‌اند.

اما اشعاری هم هستند که هر چه بهار و تابستان بگذرد و شاعر و نویسنده بیاید و برود، همچنان تازه و زنده و باطراوت می‌مانند. یکی از شاعران آیینی، چهل سال پیش در اولین سروده‌ی خود به سادگی و روانی مضمونی را گریسته و دخیل بسته است که شاید شما هم بدون این که شاعرش را بشناسید، بارها خوانده و شنیده‌اید.

من از کودکی ... چقدر این بیت آشنا و صمیمی و تازه و زنده است!

من از کودکی عاشقت بوده‌ام

قبولم نما گرچه آلوده‌ام

شعر اگر با اخلاص سروده شود و مورد عنایت باشد، چنین ماندگار می‌شود.

[صفحه ۷۱]

این حقیقت آشکار است که دلبسته‌ای خام و جوان چون مرا جرأت و جسارت می‌دهد که با زبانی گنگ و در این مجال اندک، در خلوت روحانی شما مسافران آسمان نجوا کند و با دستانی لرزان پرده از ارادت و شوق خود برگیرد.

ارادت به خدمتگزارانی که شعرشان آسمانی شده و شوق به آسمانی که مجال پرواز هر پرنده‌ای آزاد است.

و امید بسته‌ایم به همین پرواز ...

در آسمان عنایتی چون صحن ملکوتی ثامن الحجج

که پرنده‌گانیم ... گرچه در قفس افتاده و در پشت میله‌ها گرفتار

اما دل‌هایمان به آزادگان گره خورده است و در چشمانمان انتظار آزادی موج می‌زند و گاه این موج قطره‌ها از چشم فرو می‌ریزد.

به نغمه‌هایی شورانگیز ...

خداوند این نغمه‌ها را از چشمان اشکبار مان نگیرد ... آمین.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

